

خلاصی ما کارگران از مشقات نظام سرمایه داری در گرو چیست

جعفر عظیم زاده

بیست چهارم شهریور ماه هشتاد و پنج

سایت شورا

دنیایی که ما در آن زندگی میکنیم مملو از ثروت، نعمت و وسائل رفاه و آسایشی است که توسط کارگران تولید میشوند. ثروت و نعمت و کل سرمایه ی فی الحال موجودی هم که امروزه در اختیار بشر است در انتهای خود محصول نیروی کاریست که انسان کارگر چه در نظام سرمایه داری قبل از نسل ما و چه در قامت برده و رعیت در طول دوره های مختلف تاریخی زندگی بشر تولید کرده است. اگر نظری به دور و بر خود بیافکنیم هیچ چیزی را یافت نمیکنیم که بدون نیروی کار کارگران تولید شده باشند. از کم اهمیت ترین وسائل مورد نیاز بشر تا حیاتی ترین وسائل رفاه و زندگی انسانها و خلاصه هر آن چیزی که میتوان آنها را برای ادامه ی حیات بشر لازم دانست محصول کار کسانی است که در نظام سرمایه داری به آنها کارگر گفته میشود. از ماشینهای آخرین مدل با بالاترین امکانات ایمنی و رفاهی تا کاخهای پر زرق و برق و مراکز تفریحی مدرن تا خوراک و پوشاک و نوشاک و وسائل زینتی و هر آنچه که ما از آنها به عنوان ثروت و نعمت نام میبریم، با نیروی کار کارگران تولید میشوند. اما آیا با توجه به غلبه اعجاب انگیز بشر بر طبیعت و فراهم آوردن اینهمه امکانات برای یک زندگی کم مشقت در دنیای امروز، خود کارگران به عنوان تولید کنندگان کل ثروت اجتماعی موجود، کمترین بهره ای از تولید اینهمه ثروت و نعمت دارند؟ آیا کارگران از یک زندگی متناسب با استانداردهای امروزی بشر آنگونه که در شان انسان است برخوردارند؟ سهم ما کارگران از خلق اینهمه ثروت و نعمت در نظام سرمایه داری و بطور ویژه تری در کشوری مانند ایران چیست؟

چه چیزی در چرخه کار و تولید ثروت در تحت مناسبات سرمایه داری نصیب ما کارگران میشود؟

از دستمزدها که در نظام سرمایه داری طی آن سهم کارگر از تولید ثروت تعیین میشود و از اسفند ماه یعنی فصل تعیین دستمزد کارگران در ایران آغاز میکنیم. هر ساله در این ماه عده ای در شورای عالی کار دور هم می نشینند و برای مقدار دستمزدی که قرار است به کارگر پرداخت شود تصمیم میگیرند، این عده شامل نماینده ی کارفرمایان، نماینده دولت (در ایران بزرگترین کارفرما خود دولت است) و یک نماینده ی دیگر تحت عنوان نماینده ی کارگر است که خود بزرگ کرده و آنجا گذاشته اند، طوری که اگر از کارگران ایران سوال شود نماینده ای که تحت عنوان نماینده ی کارگر در شورای عالی کار در رابطه با مسئله تعیین دستمزدها هر ساله حضور پیدا میکند چه کسی است و چگونه توسط شما کارگران انتخاب شده است کارگران از این موضوع اظهار بی

اطلاعی کامل خواهند کرد.

بواقع در چنین ترکیبی از تشکیل دهندگان نهادی که دستمزدها را تعیین میکند، از کارگر یعنی فروشنده نیروی کار و از نماینده هایش که توسط خود آنها بطور داوطلبانه و آزادانه ای انتخاب شده باشند خبری نیست، کارگر حق اظهار نظری را برای تعیین قیمت نیروی کار خود ندارد، میزان دستمزدها را جهت دستیابی به بالاترین سطح نرخ سود، خود میبرند و خود میدوزند.

یکبار تصمیم میگیرند دستمزد کارگران موقت را کمی بیشتر از دستمزد کارگران دائمی تعیین کنند و چند ماه دیگر دوباره خود تصمیم میگیرند که دستمزدها یکسان سازی شود. کسی از کارگر به عنوان یک طرف معامله یعنی فروشنده نیروی کار حتی سوالی هم نمیکند چرا که کارگر در نظام سرمایه داری به مانند دوران برده داری، جزو مایملک صاحبان سرمایه است و طبیعی است که کسی از موجودات زنده تحت مالکیت خود حتی برای زنده ماندنشان نیز سوالی نکند. **این مالک است که بنا بر منفعت خود تصمیم میگیرد تولید کنندگان زیر دستش، چه مقدار از مواهبی را که خود بدست خویش می آفرینند به مصرف برسانند.**

تازه کل مسئله فقط این نیست که کسی از کارگر بپرسد که چقدر در قبال فروش نیروی کارش دستمزد میخواهد.

پس از این مرحله یعنی تعیین دستمزدهای زیر خط فقر و تحمیل یک زندگی فلاکتبار به تولید کنندگان اصلی ثروت در جامعه، همین دستمزدها را هم که خود بریده و دوخته اند به موقع پرداخت نمیکنند و حتی در برخی مراکز تولیدی و خدماتی، کارفرما، کارگر را به شرطی به کار میگیرد که کارگر قبول کند تا دستمزد خود را هر چند ماه یکبار دریافت نماید. گذشته از اینها در اکثر کارهای پروژه ای که امروزه در ایران میلیونها کارگر در آنها مشغول بکارند دو ماه اول دستمزد کارگر را با فریب کارگر، تحت عناوین مختلف پرداخت نکرده و بطور ثابتی آنرا تا آخر کار نگه میدارند. صاحب سرمایه بدون اینکه ککش بگزد و یا مجبور به پاسخ گویی به کسانی باشد که خود را به **عنوان دولت، نماینده منافع عموم مردم جا میزنند**، قبل از هر چیز هزینه های میلیونی زندگی خود را از ثروتی که توسط کارگران تولید شده است به کناری میگذارد و اگر از مبلغ سودی که به دلیل بحران اقتصادی موجود در جامعه عایدش میشود کم شده باشد و یا نیاز به سرمایه گذاری جدیدی برای افزایش سود خود داشته باشد باز هم قبل از پرداخت دستمزد کارگر در پی جبران و تحقق آن بر میاید. انگار نه انگار که اینهمه ثروت توسط انسانی خلق شده است که در بدترین شرایط و برای زنده ماندنش از جسم و جان خود مایه گذاشته و شبانه روز برای تولید آن جان کنده است. این کارگر است که باید با دریافت دستمزد زیر خط فقر شرمنده همسر و فرزندان خود باشد و با عدم دریافت بموقع همین دستمزد زیر خط فقر، با شرمساری مضاعفی دست نیاز به سوی این و آن دراز کرده و با درماندگی از پرداخت دیون خود، در زیر فشار خرد کننده ای به مرز خودکشی و اعتیاد برسد.

تحت چنین شرایط جهنمی ای به نام کار و تولید و چنین شکل تعیین دستمزد و نحوه ی پرداخت آن، این کارگر است که در مواردی در اوج درماندگی و نبود کوچکترین روزنه ای برای برون رفت از فشارهای جانگناه

مالی، جهت تامین پیش پا افتاده ترین هزینه های زندگی همسر و فرزندانش دست به فروش کلیه ی خود میزنند. این کارگر است که در اوج نا امیدی برای گذران زندگی، بناچار دست به کارهایی میزند که سر از گوشه ی زندان در میآورد، این بخشی از همین طبقه کارگر است که در زیر آواری از خروارها فشار خرد کننده در دام اعتیاد گرفتار شده و از چاله به چاه میافتد.

این برخی از خانواده های کارگریست که فرزندانشان به جای شادی و تفریح آواره کارگاهها و خیابانها جهت تامین گوشه ای از هزینه های زنده ماندنش میباشند و جگر گوشه های برخی از آنان در عنفوان جوانی به دلیل انواع فشارهای روحی و روانی ناشی از فقر موجود در خانواده، در دام اعتیاد گرفتار آمده و در گوشه ی خیابانها جان میسپارند.

این کارگر است که با پایین آمدن سود صاحب سرمایه و تعطیلی کارخانه ای قربانی شده و به خیل سایر هم طبقه ای های بیکار خود می پیوندد و در نتیجه ی عدم تامین معیشت در ایام بیکاری، با استفاده از اندوخته ی ناچیزش که از شکم همسر و فرزندانش زده، و در موارد بسیاری با قرض و بدهی و با استفاده از پول بهره ای آواره کشورهای دیگر میشود و در آنجاها با تحمل یک زندگی تحقیر آمیز در بی حقوقی مطلق برای رهایی خانواده ی خود از گرسنگی، به هر ذلت و خواری تن میدهد، تازه این زمانی میسر میشود که در دام مافیای قاچاق انسان و تبهکاران گرفتار نشده و جانش یا کل هستی ناچیزاش را بر باد ندهد.

و بالاخره این کارگر است که زندگی اش و جایگاه اجتماعی اش در نظام سرمایه داری با فقر و بدبختی و بی تامینی به یکسان است. کارگر یعنی فقیر، اینست ترجمه ی عرفی و جا افتاده ی نام و زندگی کسانی که کوههای ثروت و مکننت را در نظام سرمایه داری تولید میکنند.

اینها و صدها مصیبت دیگر سهم کارگر از تولید ثروت و نعمت در نظام سرمایه داریست که هیچ بنی بشری را یارای انکار آن نیست.

آیا راهی برای خلاصی از مشقات حاکم بر زندگی ما کارگران وجود دارد؟

سوالی که در ذهن هر کدام از ما با اندیشیدن به چنین سهم خانمان براندازی برای کارگر از تولید ثروت در نظام سرمایه داری ایجاد میشود، اینست که چرا چنین است؟ آیا ما کارگران شایسته چنین زندگی جهنمی ای هستیم؟ آیا بر پیشانی ما از لحظه ی تولد داغ فقر و فلاکت را کوبیده اند؟ آیا فرزندان و نوادگان ما هم باید چنین زندگی جهنمی ای را تجربه کنند؟ آیا این وضعیت فلاکتبار همانگونه که بسیاری از مبلغان برخی رسانه های جمعی تبلیغ میکنند سرنوشت ما اکثریت عظیم انسانهاست و باید بی هیچ تقلایی به آن تن در دهیم؟

آیا برآستی ما قادریم بعنوان میلیونها انسان در برابر اقلیتی ناچیز به حقوق انسانی خود دست پیدا کرده و به آن اندازه از نعمت و رفاه و آسایش در جامعه بهره مند شویم که از خود برای تولید آن مایه میگذاریم.

چه بسیار کسانی از هم طبقه ای های ما که علیرغم میل باطنی خود و امید دائمی برای داشتن یک زندگی شاد و مرفه، به دلیل فشار خرد کننده ی حاکم بر زندگیشان به این سوال جواب منفی میدهند و اظهار میدارند که دنیا

تا بوده همین بوده.

اما باید گفت که چنین نیست و تا بوده چنین نبوده، چرا که زندگی امروز بشر و مناسبات حاکم بر آن، به یکباره سر از زمین در نیاورده و در انتهای خود محصول زندگی تاریخی بشر است و در طول دوره های مختلف تاریخی همواره با دخالتگری انسانها دستخوش تغییر و تحول گشته است. در روزگاران تولید کنندگان ثروت در قامت برده به مانند حیوانات خرید و فروش میشدند و کشتار آنها توسط همدیگر در امپراطوری رم یکی از تفریحات و سرگرمیهای برده داران بود، اگر مبارزه بی امان بردگان نبود و قیامهایی مانند قیام اسپاتاکوس در دوران برده داری شکل نمیگرفت بدون شک بطور خود بخودی نظام برده داری از تاریخ زندگی بشر رخت بر نمی بست و اگر مبارزه بی امان دهقانان و پیشه وران در دوران فئودالی نبود و انقلاب کبیر فرانسه به رهبری بورژوازی شکل نمیگرفت بشریت بخودی خود از زیر چکمه امپراطوران و حاکمیت کلیساها، که انسانها را زنده زنده به دلیل اظهار نظرشان در آتش می افکندند خلاصی پیدا نمیکرد و بالاخره اگر مبارزه بی امان طبقه کارگر در اروپا در قرون نوزده و بیست نبود کارگران امروزه نمیتوانستند در اروپا از یک زندگی نسبتاً خوبی که قابل قیاس با دوران اوایل سرمایه داری نیست برخوردار شوند. چنین تحولات عظیمی در زندگی بشر هیچگاه بخودی خود رخ نداده است و این انسانها بوده اند که با دخالتگری خود در سرنوشتشان کشتی بشریت را به شکلی که امروزه ما میبینیم تا بدینجا آورده اند و دیگر در اروپا و سایر نقاط جهان از کشتار انسانها توسط همدیگر به عنوان یکی از تفریحات برده داران، سوزاندن زنده زنده انسانها به دلیل عقایدشان و از ۱۶ ساعت و

۱۸ ساعت کار در اروپا خبری نیست. پس زندگی بشر تا بوده، همین نبوده.

از اینرو باید گفت که کارگران نه تنها در جایگاه یک فرد، بلکه به ویژه به عنوان یک طبقه میلیونی در برابر اقلیتی ناچیز که کل ثروت جامعه را در چنگ خود گرفته اند، هم میتوانند برای همیشه به کل این زندگی فلاکتبار پایان دهند و هم میتوانند فلاکت موجود را به حداقل ممکن برسانند.

بی شک بدون چنین رویکردی زندگی فلاکتبار ما کارگران پایانی نخواهد داشت. زندگی پدران ما آینه ای است که میتوانیم در آن آینده ی خود و نوادگانمان را ببینیم. کارگر جوانی که سی سال پیش وارد بازار کار شده و با امید دائمی برای بهبود شرایط زندگی اش به هر دری زده، هیچگاه مشکلات و مصائب زندگی اش پایانی نداشته است. تا به خود جنبیده، به سن ازدواج رسیده و اندک اندوخته خود را به همراه وام یا قرض از اطرفیان، هزینه ی شروع زندگی مشترکش نموده است، آنهم نه آنگونه که در شان انسان امروزیست بلکه با اجاره یک اتاق یا یک زیرزمین و یا حداکثر در صورت خوش شانسی، کنار خانواده پدری اش، در اطاقی پناه گرفته و به این ترتیب موفق به فراهم کردن سرپناهی برای خود و همسرش شده است. بدنبال آن هزینه های کمر شکن زندگی خانوادگی و فشارهای طاقت فرسای روحی ناشی از فقر موجود، لحظه ای وی را آسوده نگذاشته است. با اینهمه با امید مهیا کردن یک زندگی نسبتاً آبرومندانه تری، با زدن از شکم خود و همسر و فرزندانش تلاش نموده تا به گوشه ی کوچکی از آرزوهایش جامه ی عمل بپوشاند اما هزینه کمر شکن بزرگ شدن فرزندان و بالا رفتن هزینه های زندگی و نیازهای جدید متناسب با آن، باز هم دور شدیدی از فشارهای طاقت فرسا را

بر زندگی وی مسلط کرده است و دست آخر با وجود تلاش دائمی تا آخرین لحظات زندگی و با امید برای داشتن یک زندگی شاد و مرفه، دوران پیری خود را با هزار و یک بدبختی تا لحظه مرگ سپری کرده است بدون اینکه در هیچیک از لحظات زندگی نره ای احساس خوشبختی و بهروزی کرده باشد. این سرنوشت همه ی کارگران از دوران جوانی تا دوران پیری و پایان زندگی است. زندگی به پایان میرسد اما فقر و فلاکت کارگران به همراه فشارهای روحی و روانی پایانی ندارد. فقر و فلاکت و انواع فشارهای روحی و روانی ناشی از آن، بختکی است که لحظه ای طبقه ی کارگر را در نظام سرمایه داری ترک نمیکند، بطوریکه پس از مرگ نیز به همراهش است و خود را در بهای مکان دفن کارگر بر تن بی جان وی دیکته میکند.

چه باید کرد؟

بواقع این سوال قدم اول و راهگشای قدمهای بعدی ما در جهت پیدا کردن ابزاری برای خلاصی مان از شرایط دهشتبار زندگی موجود است. طرح جدی و عملی چنین سوالی به عنوان اولین قدم، به خودی خود سوال دیگری را پیش پای ما میگذارد و آن اینست که در جامعه سرمایه داری و مناسبات حاکم بر آن، بویژه در کشوری مانند ایران چه امکانات و یا قوانینی برای دفاع از زندگی و معیشت ما کارگران در اختیارمان قرار دارد.

واقعیت اینست که در نظام سرمایه داری دست ما کارگران از همه جا کوتاه است و همه روزنه هایی که به توسط آنها در یک جامعه انسان قادر میشود در پی اسیفای حقوقش بر آید بر روی ما بسته است.

در نظام سرمایه داری ظاهرا دو انسان تحت عنوان کارگر و کارفرما وارد یک معامله داوطلبانه و آزادی میشوند. آن چیزی که به ظاهر دیده میشود اینست که شخصی ابزار تولید دارد و شخص دیگری نیروی کار. و باز هم ظاهرا هر دو طرف برای استخدام یا فروش نیروی کارشان صاحب اختیارند. اما اگر قدری به عمق این رابطه ی ظاهرا آزاد و داوطلبانه بنگریم در می یابیم که فقط یک طرف معامله یعنی کارفرما در این معامله صاحب اختیار است. به این معنی که صاحب ابزار تولید بر خلاف کارگر یعنی فروشنده نیروی کار ابتدا به ساکن از یک قدرت اقتصادی بالایی برخوردار است و مانند کارگر نیازمند نان شبش نیست. نا گفته پیداست که خود این وضعیت یعنی محتاج بودن کارگر به نان شب و احتیاج وی برای زنده ماندنش، درجه مختار بودن کارگر را پیشاپیش رقم زده و وی را از همان اول مغلوب این معامله میگرداند. از طرف دیگر قدرت بالای اقتصادی کارفرما و عدم نیازش به پیش پا افتاده ترین هزینه های زندگی، وی را ناچار نمیکند که با هر کارگری و به قیمت دلخواه وی برای فروش نیروی کارش وارد معامله شود چرا که قدرت برتر اقتصادی وی را قادر میسازد تا با در نظر داشتن حداکثر منفعت برای خود در این معامله ی به ظاهر اختیاری، از موضع قدرت و با حوصله ارزانترین نیروی کار را بکار گیرد. تازه صاحب ابزار تولید با بکار گیری اینگونه ی کارگر و با استفاده از نیروی کار او در پایان معامله چیزی که عایدش میشود دهها و صدها برابر کارگر است مثلا در یک کار تولیدی معین در طول یکسال، کارفرما علاوه بر حفظ سرمایه ی اصلی خود و گذران زندگی به بهترین شکلی، به سرمایه اش نیز افزوده میشود و به ثروتی بیش از آنچه در شروع کار داشته است دست

می یابد اما در این میان کارگر نه تنها به دارایی نداشته اش!! افزوده نمیشود بلکه حتی دستمزدی که میگیرد نیروی کار وی را نیز که در پروسه کار از دست داده است باز تولید نمیکند و از این رو هر سال نسبت به سال پیش فرسوده تر میشود.

این ذات آزادی انسانها و مخیر بودن آنها در پس پرده مختار بودن انسانها در نظام سرمایه داریست که عملاً یک طرف را به دلیل نداشتن قدرت اقتصادی و ابزار تولید برده ی طرف دیگر میسازد. در واقع نظام سرمایه داری با حاکم کردن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید که نتیجه کار اجتماعی انسانهاست، کل ثروت اجتماعی را در اختیار اقلیتی نا چیز میگذارد و همین امر باعث میشود تا این اقلیت نا چیز با قدرت بالای اقتصادی خود در یک معامله به ظاهر داوطلبانه با کارگر پیروز میدان شود و با افزودن بر سرمایه خود به قدرت مطلق در جامعه تبدیل گشته، سرنوشت کل جامعه را بدست خود گیرد و بدین ترتیب با مبدل شدن به طبقه حاکم قادر شود برای حفظ وضع موجود که به نفع آنهاست همه ی ابزارهای اعمال قدرت در جامعه را در دستهای خود متمرکز نماید و در نهایت با جا زدن خود در هیبت دولت به عنوان نماینده منافع کل جامعه، هم قانون گذار بشود و هم مجری قانون. و بر این سیاق است که هیچ راهی برای اکثریت افراد جامعه برای دفاع از زندگیشان در چهار چوب مناسبات سرمایه داری باقی نمی ماند. اگر هم در کشورهایی میبینیم که کارگران در حدی ابزارهای قانونی برای دفاع از زندگیشان در اختیار دارند این امر قبل از اینکه ناشی از اراده سرمایه داران و مناسبات حاکم در دادن حقی به کارگران باشد محصول مبارزه خود کارگران و فشار آنها بر روی کلیت نظام سرمایه داری بوده است.

عمق این مناسبات نابرابر را ما کارگران هر روزه با گوشت و پوست خود لمس میکنیم و همه ما بیش از هرکس دیگری میدانیم که هیچ چیزی در این جامعه به نفع ما نیست، نه قانون به نفع ماست که به آن متوسل شویم و نه حرف ما در قبال نقض همین قوانین که علی العموم به نفع کارفرمایان است خریداری دارد. مثلاً طبق قانون کار جمهوری اسلامی در جاهایی باید کارگر بصورت موقت بکار گرفته شود که ماهیت آن کار موقتی باشد مانند کار در ساختمانی که پس از شش ماه یا یکسال، کار آن به اتمام میرسد. اما همه ی ما میدانیم که مثلاً در ایران خودرو یا سایر مراکز تولیدی با ماهیت کار دائمی که طبق قانون باید کارگران در آنها بصورت دائم استخدام شوند از استخدام دائمی خبری نیست، نه تنها خبری نیست بلکه کارگر با استناد به قانون هم نمیتواند به این مسئله اعتراضی بکند. از طرف دیگر زمانی هم که کارد به استخوانمان میرسد و در قبال زور گویی های کارفرما دست از کار میکشیم بلافاصله با نیروهای امنیتی و پلیس مواجه میشویم.

دستمزد ناچیز کارگر را کارفرمایی با ماهها تاخیر پرداخت نمیکند و کشمکش میان کارگر و کارفرما بالا میگیرد کارگر به نهادهای مسئول شکایت میکند، طومار میفرستد، اما خبری از رسیدگی به این وضعیت نمیشود و یا اگر در موارد معدودی در نتیجه آگاهی کارگر به همین قوانین ناقص و سماجت وی برای رسیدن به حقوقش، به نفع کارگر رای صادر شده باشد به اجرا در نیاید(مانند رای هایی که در اداره کار سندانج به نفع کارگران شاهی صادر شده بود و اجرا نمیشد). دست آخر کارگر تلاش میکند از طریق تجمع یا اعتصاب به

بدیهی ترین حقوق خود دست پیدا کند، اما چیزی که عایدش میشود، باتوم، نیروی امنیتی و پلیس و زندان است. کسی به کارفرما کاری ندارد و هیچ کارفرمایی هر چقدر هم که بر کارگر ستم کرده باشد با باتوم و زندان مواجه نمیشود. این ترجمه واقعی مختار بودن انسانها در تحت مناسبات نظام سرمایه داریست.

بنا براین باید بطور خلاصه گفت که در نظام سرمایه داری با توجه به تمرکز ثروت در دست اقلیتی ناچیز و دقیقاً به همین دلیل، تملک همه ابزار های اعمال قدرت در جامعه از قبیل دولت و نیروی پلیس و زندان و ... توسط سرمایه داران، طبقه کارگر اساساً از ابزارهای موثر قانونی برای دست یابی به یک زندگی انسانی به ویژه در کشوهایماند ایران برخوردار نیست. از اینرو تنها وسیله و سلاحی که در تحت مناسبات ظالمانه سرمایه داری و جهت خلاصی از آن، برای کارگر باقی می ماند اعتراض و فشار متحدانه طبقه کارگر با صفوف میلیونی خود بر کلیت این نظام است. اجداد ما در قامت برده و رعیت با اتکا به همین سلاح، امپراطوران قدرتمند دنیای کهن را بر انداختند و برای همیشه به وضعیتی که تولید کنندگان ثروت و نعمت با قتل و زنجیر خرید و فروش میشدند پایان دادند. چرا ما نتوانیم؟

ما کارگران میلیونها انسانیم در برابر اقلیتی نا چیز، این آن نقطه قوتی است که باید بر آن اتکا کنیم، این آن سلاحی است که هیچ قدرتی را یارای مقاومت در برابر آن نیست، این آن نیروی عظیمی است که اگر به حرکت در آید همچون سیلی بنیان کن قادر است کل معادلات به ظاهر مستحکم جهان امروز را بر هم بریزد و جهانی شایسته شان انسان بسازد.

ادامه مطلب در شماره بعدی بولتن شورا

جعفر عظیم زاده